

زندگینامه حسن یوسفی اشکوری

به قلم: " حسن یوسفی اشکوری "

در سال 1328 در اشکور (از توابع شهرستان رودسر - گیلان) متولد شدم . پدرم کشاورز و مادرم خانه دار و هر دو از سواد خواندن و نوشتن محروم . در سالهای کودکی من در نواحی اشکور (اشکور از روستاهای بیلاقی و کوهستانی و جنوبی شهرستان رودسر و رامسر است که مجموعاً دارای 162 پارچه آبادی است و به جز 12 روستا که به رامسر مربوط است بقیه در شمار روستاهای تابعه رودسر است و هنوز هم از مناطق محروم کشور به حساب می آید) هنوز مدرسه نبود و گاه مکتب خانه ای در روستایی دایر می شد و برخی از خانواده ها فرزندان شان را برای آموزش قران و یا حد اکثر خواندن و نوشتن به مکتب دار می سپردند .

در سال 1336 در روستای همجوار ما مکتب خانه ای دایر شد و پدرم مرا که اولین فرزند خانواده بودم به مکتب فرستاد مکتب خانه ها فقط در سه ماه تابستان دایر بود . در فاصله چند دوره مکتب خانه در سالهای 36 تا 40 قران و خط خواندن و نوشتن و آموزش کتابهای مدرسه (کتابهایی را که در مواردی ابتدایی جدید می خواندند) را فرا گرفتم .

در سال 1340 پدرم مرا به حوزه دینی رودسر فرستاد تا طلبه شوم . در آن زمان 12 ساله بودم و خودم هیچ نقشی در انتخاب این رشته نداشتیم . فکر می کنم پدرم به دلیل این که عمویش روحانی معتبری در منطقه بود (و تحصیل کرده نجف) و به او علاقه فراوان داشت ، دوست داشت که فرزندش نیز درس دینی بخواند و عالمی چون او بشود . سال 40 تا 44 در رودسر بودم و مقدمات دروس (صرف ، نحو ، منطق و ادبیات) را فرا گرفتم . و البته در همین زمان کلاس ششم ابتدایی را متفرقه امتحان دادم و قبول شدم . ولی باوجود اشتغال به دروس حوزوی علاقه ای به ادامه تحصیل جدید ندیدم . اما در مقابل ، علاقه و اشتیاق فراوانی به مطالعات آزاد (مطالعه روزنامه ، مجله ، رمان ، آثار علمی جدید به ویژه علوم طبیعی) در من پیدا شد و مطالعاتی را هر چند بی هدف و پراکنده آغاز کردم .

سال 1344 برای ادامه تحصیل به قم رفتم . ورود به حوزه قم و شرایط متحولی که در آن سالها در آن شهر حاکم بود ، مرا سخت تحت تاثیر قرار داد و به طور کلی وارد دنیای جدیدی شدم . وجود علما و مراجع تقلید و مدرسین مختلف ، کتابخانه های متعدد ، مجلات و نشریات متنوع ، افکار گوناگون و متناقض و مهم تر از همه تب و تاب مسائل سیاسی برایم پر جاذبه بود . ضمن ادامه تحصیل ، کتابخانه حضرت معصومه و کتابخانه مسجد اعظم قم دو منبع پایان ناپذیری بودند که از آنها برای مطالعه استفاده کنم . ساعاتی از روز را در آن دو کتابخانه می گذراندم . افزون بر آن ، مجلاتی چون {زن روز} را که فکر می کنم از 46 انتشار یافت می خواندم و کتابهای رمان و داستانهای اجتماعی را یا اجاره می کردم و یا می خریدم و یا امانت می گرفتم و به هر حال هر چه به دستم می رسید با ولع پایان ناپذیری می خواندم . گویی فقط خواندن هدف بود و بس ، گاهی شب ها تا نماز صبح مطالعه می کردم . کم کم علاقه به نوشتن در من پیدا شد و از سالهای 47 به بعد شروع کردم به نوشتن مطالبی اجتماعی و گاه نوشتن داستان یا قصه ای که البته تقلیدی بودند و

تکرار همان داستانهای مطالعه شده . در این ارتباط نوشته های جواد فاضل و مخصوصا محمد حجازی در آن سالها برایم بسیار جذاب و خواندنی بودند .

و اما از سوي ديگر عالم سياست نيز جاذبه خاص خود را داشت . سال ورود به حوزه رودسر (سال 1340) مصادف بود با درگذشت آيت الله بروجردي و ظهور بحران بر جمعيت و باز شدن فضاي نيمه باز سياسي و فعاليت مجدد احزاب سياسي و پس از آن اعلان اصلاحات اجتماعي - سياسي - اقتصادي - فرهنگي به وسيله رژيم به رهبري مستقيم شاه - كه بعدها به (انقلاب سفيد) (يا انقلاب شاه و مردم) شهرت يافت . مخالفت اكثر احزاب سياسي ملي و ديني و مخالفت شديد علماي ديني با آن اصلاحات در سالهاي 41 و 42 كه سرانجام به دستگيري شماري از رهبران سياسي ملي و مذهبي (سران جبهه ملي دوم و نهضت آزادي) و پس از آن قيام پانزدهم خرداد سال 42 و تبعيد آيت الله خميني - پرچمدار مبارزه روحانيت در آن مقطع - به تركيه در سال 43 منجر شد . من كه نوجواني بودم در چنين فضايي چشم به سياست و اجتماع گشودم . از سال 41 مقلد آيت الله خميني شدم و از مبلغان پر شور ايشان . در قم اين گرايش بيشتري شد و طبعاً فعاليت فكري و سياسي نيز افزون تر گشت .

با اين همه در سالهاي 44 تا 50 بيشتري به درس و مطالعه مشغول بودم . كتابهاي مهندس بازرگان ، دكتور سبحاني ، آيت الله طالقاني ، استاد مطهري ، علامه طباطبائي پيوسته خوانده مي شد و فكر مي كنم كتابي يا مقاله اي نبوده باشد كه در آن سالها از آنان چاپ شده باشد و من نخوانده باشم . به مكتب اسلام و گروه هاي مكارم نيز علاقه مند بودم و مرتب مي خواندم . مجلات علمي ديگر مانند {مجله دانشمند} يا {مجله سلامت فكر} را مي خواندم كه تمامي مجلات جلد شده را در كتابخانه ام دارم . برخي جلسات براي تحقيق و مقاله نويسي نيز تشكيل داديم . از جمله در يكي از جلسات مدتي روي برخي اديان كار مطالعاتي انجام شد . از آنجا كه دروس حوزه و آموزه هاي رايج آن قانع نمي كرد همواره دنبال دانستن مطالب تازه بودم و آن را عمدتاً در خارج از حوزه مي جستيم . يكي از مراكزي كه اين افكار تازه را ارائه داد "حسينيه ارشاد تهران" بود كه از سالهاي 45 به بعد فعاليت خود را شروع کرده بود . هر چند در آنجا نيز غالباً روحانيان صحبت مي کردند . از اين رو در حد امکان در سخنرانيها و كنفرانسهاي ارشاد شركت مي كردم . در سال 48 يا 49 بود كه اولين بار با دكتور علي شريعتي در ارشاد آشنا شدم . هر چند قبلاً كتاب (اسلام شناسي) چاپ مشهد را خوانده بودم ولي ايشان را از نزديك ندیده بودم . اولين سخنراني كه از او شنيدم ، هجرت و تمدن بود . از همان ابتدا ، جذب شخصيت و فكر و ذهن و زبان شريعتي شدم . در ساليان بعد (49- 51) كه ايشان به تهران آمد و سلسله درسهاي "اسلام شناسي" خود را آغاز كرد و كنفرانسهاي متعددي در ارشاد داد و ارشاد كانون گرم ايمان و اندیشه و جهاد شد ، بيش از پيش در ارشاد شركت مي كردم . بعدها (پس از بسته شدن ارشاد در آبان 51 و زنداني شدن شريعتي) پر شورتر از گذشته به مطالعه آثار شريعتي و ترويج و تبليغ آن از طريق توزيع نوارها و نوشته ها و يا سخنراني و تشكيل كلاسهاي آموزشي براي جوانان پرداختم كه تا دوران انقلاب ادامه پيدا كرد . شريعتي براي من و همه نسل من ، تركيب موزوني از ايمان ، اندیشه و جهاد بود و به عبارت ديگر شريعتي شعور و شور را چنان به هم آميخته بود كه هر كس تحت تاثير او قرار مي گرفت . هر چند كه حرف اساسي شريعتي در تقدم آگاهي و شعور به شور ، و حماسه و جهاد و يا هر نوع انقلاب سياسي و اجتماعي بود ، اما من خودم تا ساليان پس از انقلاب اهميت آن را به خوبي درك نكرده بودم كه بعداً توضيح خواهم داد .

در سال 1351 ازدواج کردم، پس از ازدواج فعالیت تبلیغی و سفر به شهرها و روستاهای کشور بیشتر شد زیرا همسر من نیز که خود اهل جلسه و فردی دیندار بود، به گویندگی پرداخت و جلسات خانم ها را اداره می کرد. اصولاً پس از 1351 جامعه ایران به شدت سیاسی شد و روز به روز نیز در این جهت پیش می رفت و نتیجه آن نیز فرو پاشی رژیم پهلوی و وقوع انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی بود. این سیاسی شدن دلایلی داشت: از جمله آموزه های انقلابی شریعتی، عملیات چریکی و مبارزات مسلحانه گروه های مختلف مارکسیستی و اسلامی (و مهمترین آنها سازمان چریکهای فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران) و گسترش مبارزات روحانیت و همکاری نزدیک طلاب جوان مبارز و دانشجویان دانشگاه ها.

فعالیت من عمدتاً فکری و فرهنگی بود که جهت گیری شدید سیاسی داشت. نخستین مقاله ام در سال 1349 در مجله دانشمند چاپ شد که در تهران منتشر می شد. بعدها در دهه پنجاه مقالاتی در مجله مکتب اسلام، سالنامه نسل جوان، سالنامه معارف جعفری، سالنامه پیام اسلام (که این ها در قم منتشر شدند)، هفته نامه ندای حق (چاپ تهران) و دانشمند (چاپ تهران) و هفته نامه طلوع اسلام (چاپ رشت) نوشتم. در سفرها به شهرها و روستاها (و غالباً در مناطق شرق گیلان و غرب مازندران) که عمدتاً به مناسبت ماه رمضان یا دهه محرم صورت می گرفت، بیشتر تلاشم تشکیل جلسات آموزشی مسائل عقیدتی و فکری بود به جز شمال شهرهای اراک، خمین، گلپایگان، گرمسار، سمنان، دامغان از مراکز عمده و بستر فعالیت فکری و سیاسی ما دو تن بود.

در سال 1353 در گیلان بازداشت شدم ولی چند ماه بعد آزاد شدم. سپس در سال بعد (54) در قم دستگیر شدم و به تهران آورده شده و چند ماهی در زندان کمیته زندانی بودم. ولی در هر دو بار بدون محاکمه آزاد شدم. دوران انقلاب (سال 56 و 57) را غالباً در سفر گذراندم، به ویژه سال 57 را خانه به دوش و با یک بچه چند ماهه (روح الله که در 5 فروردین ماه 57 به دنیا آمده بود) در شهرها و آبادیها به تبلیغ مشغول بودیم. 22 بهمن ماه روز پیروزی انقلاب و سقوط رژیم در بندر انزلی بودیم، روزی که یکی از چند روز مهم و فراموش نشدنی زندگی ام می باشد. البته 12 بهمن ماه روز آمدن رهبر انقلاب را در رامسر بودیم که باز یکی از روزهای شیرین در عمرم به حساب می آید.

پیش از انقلاب چند کتاب از من انتشار یافت که عبارتند از: علل جرائم و راه مبارزه با آنها، بت های شکسته، عدل در جهان بینی توحید و مردی از کویر.

پس از پیروزی انقلاب (به اتفاق یکی از دوستان دیگر) از طرف دختر امام ماموریت یافتیم که "رادبودریا" را که در چالوس واقع شده بود و پیش از انقلاب به مدت شش ماه (بهار و تابستان) برنامه خاص پخش می کرد و در گیلان و مازندران شنونده داشت، اداره کنیم. تا آخر شهریور ماه در آنجا بودیم و ضمن نظارت بر کار رادیو، برنامه و مطلب نیز می نوشتیم و گاه مجری نیز بودیم.

پس از آن به حوزه باز گشتم تا به تحصیل ناتمام خود ادامه دهم. البته تا سال پنجاه و هفت سطح را تمام کرده و چند سالی نیز به درس جامع فقه رفته بودم. اما طبق میل من عمل نشد. با اصرار گروهی از مردم و مسئولان شهرستان تنکابن و رامسر داوطلب نمایندگی مجلس شورای اسلامی شدم که انتخاب شدم. لذا تا سال 1363 در تهران بودم و به عنوان نماینده مجلس انجام

وظیفه می کردم . اما از آنجا که از اول هم کاندیدای مستقل بودم در مجلس نیز مستقل باقی ماندم و در درگیریهای شدید دو رقیب " حزب جمهوری اسلامی " و به طور کلی " جناح خط امام " با ابوالحسن بنی صدر (رئیس جمهور وقت) بی طرف ماندم و البته عده ای (حدود 15 نفر) بودیم که در مجلس عملاً یک فرآکسیون تشکیل داده بودیم و از نظر سیاسی و دعوایی جناح ها بی طرف بودیم ولی از نظر گرایش فکری و ایدئولوژیک گرایش "سوسیال دموکراسی" داشتیم یعنی هم به آزادی و دموکراسی اعتقاد داشتیم و به آن پای می فشردیم و هم به عدالت اجتماعی و اقتصادی تکیه می کردیم . هر چند پس از حوادث سال 1360 آزادی و دموکراسی اهمیت بیشتری پیدا کرد و روز به روز مهمتر شد .

با این که در نظر داشتیم پس از پایان مجلس از سیاست و هر کار دیگری کناره گیری کنم و به قم باز گردم ولی به دلایلی چنین نشد و در تهران ماندم . هر چند سیاست و کار دولتی رابه کناری نهادم ولی به فعالیت علمی و کار فکری و فرهنگی پرداختم . چرا که پس از انقلاب بیشتر فهمیدم که به گفته شریعتی "هر انقلابی قبل از آگاهی فاجعه است" و اشکالهایی در بحران های پس از انقلاب و ناکامی ها را در ضعف کار تئوریک و تحول فکری دیدم .

هر چند از همان دوران پس از انقلاب و دوران نمایندگی مجلس نیز هرگز فعالیت فکری و آموزشی را رها نکرده بودیم . از باب نمونه از پاییز سال 58 تا پایان آن، دو هفته نامه ای تحت عنوان (پیام انقلاب) انتشار می دادم که با همکاری چند تن از دوستان در قم آماده و چاپ می شد و خصوصاً در منطقه شمال (شرق گیلان و غرب مازندران) توزیع می شد . مدتی در سال 1359 -نیمه دوم سال - جلساتی برای جوانان داشتم . در مطبوعات تهران نیز مقاله می نوشتم . ولی بیشترین همکاری مطبوعاتی را با خانم اعظم طالقانی (دختر آیت الله طالقانی و مدیر مسئول نشریه پیام هاجر) داشتم و مقالات متعددی در آن هفته نامه نوشتم که یکی از سلسله مقالات آن تحت عنوان " نقدی بر کتاب شهید مطهری افشاگر توطئه ... در کتابی با همین نام چاپ شد . ضمن این که جلساتی نیز در محل جامعه زنان انقلاب اسلامی با مسئولیت خانم طالقانی و برخی مراکز فرهنگی دیگر داشتم و سخنرانی های متعدد نیز ایرادمی کردم .

پس از پایان مجلس اول به دعوت آقای مهندس عزت الله سحابی به شرکت سهامی انتشار رفتم و به عنوان دبیر هیئت تحریریه به فعالیت فرهنگی مشغول شدم که تا سال 1369 ادامه داشت . هدف این بود که از طریق فعالیت انتشاراتی و مطبوعاتی به آن انقلاب فکری مورد اعتقادمان نزدیک شویم . از سال 1364 برای تدریس تاریخ اسلام به دانشگاه علامه طباطبائی دعوت شدم که تا سال 1368 ادامه پیدا کرد و پس از سخنرانی در مجلس ختم مرحوم دکتر کاظم سامی در آذرماه 67 از تدریس منع شدم و دانشگاه را ترک کردم .

از همان سال 1364 به عنوان نویسنده به مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی با سرپرستی آقای سید کاظم بجنوردی دعوت شدم که این همکاری تاکنون ادامه دارد و در مجلات انتشار یافته دایره المعارف (9 جلد منتشر شده است) حدود پنجاه مقاله علمی نوشته ام و چاپ شده است . ضمناً دایره المعارف دیگری تحت عنوان دایره المعارف فلسطین به وسیله همین مرکز در دست انتشار است که مقالاتی نیز در آنجا نگاشته ام .

از سال 1369 به عضویت گروه ویراستاران و نویسندگان "دائرةالمعارف تشیع" در آمدم که تا سال 1377 ادامه پیدا کرد و ده ها مقاله نیز در آن دائرةالمعارف نوشته ام که از جلد دوم تا هفتم آن به چاپ رسیده است .

هر چند فعالیت مطبوعاتی و امکان مقاله نویسی در دهه 60 برای کسانی چون من محدود بوده است اما در عین حال گاهی در روزنامه هایی چون کیهان (در زمان مدیریت آقای خاتمی) و برخی مجلات و نشریات مقالاتی می نوشتم، اما کار مطبوعاتی قابل توجه در این سالها انتشار گاهنامه (احیا) بود که به صورت مجموعه مقالات در طی 67 تا 69 در پنج شماره منتشر شد که پس از آن با مخالفت وزارت ارشاد از انتشار باز ماند .

در سال 1368 کتاب امام الصادق و المذاهب الاربعه (جلد اول) را ترجمه کردم که در سال 1369 به وسیله شرکت انتشار چاپ و منتشر شد . پس از آن کتاب (ابن بادیس و الجزایر) را ترجمه کردم که در سال 1371 چاپ شد .

در سال 1371 مجوز مجله (ایران فردا) به نام آقای مهندس سحابی صادر شد و از همان آغاز من به عنوان عضو هیئت تحریریه و عضو شورای سر دبیری با ایشان به همکاری پرداختم که تا لحظه تعطیلی مجله ادامه پیدا کرد و در طول هشت سال مقالات متعددی در این مجله نوشتم . در همین دوران در دهه 70 در مجله کیان نیز گاه مقالاتی نوشته ام .

به طور کلی فعالیت فرهنگی ام در دهه 70 بیشتر و گسترده تر شد و این شاید عمدتاً به دلیل بازتر شدن فضای فرهنگی و سیاسی جامعه و پدید آمدن امکانات بیشتر برای فعالیت بود . از سال 1369 تا 1375 جلسه ای در منزل من تشکیل می شد که هر دو هفته یک بار بود و تعدادی از جوانان در آن شرکت می کردند و حول مسائل فکری و اعتقادی بحث می شد . مجموعه آن سلسله گفتارها حدود 100 جلسه شد و یکی از مباحث آن سلسله تحت عنوان بازخوانی قصه خلقت (بحث انسان شناسی) در سال 1377 چاپ شد و آثار دیگرم در این دوره 71 تا 79 عبارتند از در تکاپوی آزادی - زندگی نامه مهندس مهدی بازرگان در دو جلد - پیشگامان تجدد گرایان مسلمان در عصر جدید (ترجمه) - دواي قافله - هفت مقاله در آثار و افکار سید جمال الدین اسد آبادی - شریعتی - ایدئولوژی و استراتژی - شریعتی و نقد سنت - نوگرایی دینی (مجموعه مصاحبه ها) خرد در ضیافت دین - یاد ایام و آخرین آن نقد مبانی گفتمان دینی معاصر (ترجمه) که برای چاپ آماده می شود . در طول دهه 60 و 70 انجمن اسلامی مهندسين (تاسیس 1336) و انجمن اسلامی پزشکان (تاسیس 1337) دو مرکز عمده ای بودند که در آنجا سخنرانی های متعدد داشته ام و در واقع دو مرکز فعالیت فکری و آموزشی من بودند .

پس از دوم خرداد 76 و ظهور شرایط جدید سیاسی و فرهنگی و انتشار روزنامه ی جدید و معروف به روزنامه های دوم خردادی فعالیت مطبوعاتی من نیز بیشتر شد و از آغاز آن (انتشار روزنامه جامعه در زمستان 76) تا پایان دوره اول آن (اردیبهشت 79 و بستن جمعی آنها) دهها مقاله و

مصاحبه از من در این روزنامه ها (البته بیشتر در جامعه ، توس ، نشاط، و عصر آزادگان) به چاپ رسیده است .

اما مهمترین کار فرهنگی ام تاسیس دفتر پژوهشهای فرهنگی دکتر علی شریعتی است که در سال 1375 با همکاری و همت جمعی از دوستان و یاران تاسیس و از 76 فعالیت خود را آغاز کرد و تاکنون به رغم مشکلات مادی و معنوی بسیار و عدم دریافت مجوز رسمی از وزارت ارشاد به فعالیت خود ادامه می دهد و امیدوارم در آینده منشا تحولات فکری و فرهنگی در خور ی بشود .

از سال 1375 تاکنون، بارها به وسیله مراکز فرهنگی (اسلامی و ملی) ایرانیان خارج از کشور و گاه نیز مراکز فرهنگی و دانشگاهی خارجی برای ایراد سخنرانی دعوت شدم که می توان به سفر به آمریکا - فرانسه - سوئد - و آلمان اشاره کرد . آخرین آنها شرکت در کنفرانس برلین بود که جنجال زیادی آفرید و منجر به دستگیری اینجانب و گروهی دیگر شد .

و اما از نظر فعالیت سیاسی ، پس از سال 63 تا سال 76 فعالیت سیاسی محدود بود و از سوی دیگر برای من گسترش آگاهی و به عبارتی انقلاب فکری و تحول فرهنگی در الویت بود . در عین حال فعالیت سیاسی من عمدتاً به صورت امضای بیانیه ها و اطلاعیه های سیاسی بود که گاه و بی گاه به مناسبتی صادر می شد و گروهی از اشخاص منفرد و یا وابستگان تشکیلاتی و سازمانی احزاب طیف ملی - مذهبی آن را امضا کردند و یا گاه به مناسبتی از طریق سخنرانی و گاه نوشته های انتقادی و اجتماعی دیدگاههای سیاسی ام را بیان می کردم . اما پس از دوم خرداد که فضای سیاسی و فرهنگی گشوده تر شد و نیازهای اجتماعی فزونی گرفت و سطح مطالبات مردم بالاتر رفت ، من نیز در کنار دیگر چهره های فعال جریان ملی - مذهبی از طریق سخنرانیها و یا انتشار مقالات در روزنامه های جدید و امضای اطلاعیه های سیاسی تلاش بیشتری کردم . در عین حال برای من همیشه سیاست فرع بر اندیشه و فرهنگ بوده و در واقع سیاست را اولاً به عنوان یک وظیفه دینی و ملی در قبال مردم انتخاب کرده ام و ثانیاً معتقدم تحول فکری و حتی کسب آگاهی های فکری برای شخص متفکر در خلا و در عالم ذهن و درون خلوت زندگی شخصی یا در عالم کتاب و کتابخانه اتفاق نمی افتد بلکه از طریق تماس مستقیم با واقعیت ها و لمس تحولات جاری و درک بلاواسطه نیازها و دردلها و مطالبات جامعه است که واقعیت ها را می شناساند و روشنفکر می تواند هم خود به درک مسائل زمان آگاه شود و هم در بستر فعالیت سیاسی و اجتماعی است که قادر خواهد شد عنصر "خودآگاهی" را به میان مردم ببرد و به آگاهی ها یاری رساند .

از سوی دیگر روشنفکر نمی بایست فقط به اندیشیدن بسنده کند بلکه باید تلاش کند با موانع راه آگاهی و آزادی مردم برخورد کند و در حد امکان موانع را از سر راه بردارد و یا در صورت لزوم و نیاز حتی به کار اجرایی و عملی بپردازد .

به هر حال آنچه که راه و رسم من در تمامی عمر فکری - سیاسی 30 ساله ام بوده است تلاش در راه آزادی مردم از انواع اسارتها از طریق ایجاد و یا گسترش آگاهی است . در این مسیر از نظر من " اندیشه " و " جامعه " و سیاست " و " اخلاق " در هم تنیده اند و بین " نظر " و عمل یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد . پروژه روشنفکری دینی مناسب ترین گزینه برای تحقق آرمان بلند آزادی و آگاهی مردم و توده هاست .

««««««««